

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و بیست و سوم





خانم لیلا مظاہری



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۹ گنج حضور، بخش چهارم
تیترا «حکایت آن رنجور که طیب در او امیدِ صحت ندید»

آن یکی رنجور شد سوی طیب
گفت: نبضم را فروبین ای لیب
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۳)

- لیب: خردمند، عاقل
شخصی بیمار شد و نزد طیبی رفت و به او گفت: «ای خردمند نبضم را ببین.» [در واقع شخص بیمار که
نماد من‌ذهنی است به خردمند بودن طیب جان، خداوند آگاه است. اما بجای آنکه به دل و مرکز خود توجه
داشته باشد، از طیب می‌خواهد نبضش را ببیند و تمام حواسش معطوفِ ظواهر است.]

که ز نبض آگه شوی بر حال دل
که رگ دست است با دل متصل
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۴)

از حرکت نبضم بر چگونگی حال من واقف شوی، زیرا رگ دست به قلب اتصال دارد. [در واقع بیمار از طبیب تقاضا می کند که از وضعیت بیرونی او پی ببرد که در دلش چه خبر است. این سخن بیمار گویای این است که او بدین مطلب آگاهی دارد که وضعیت بیرونی انسان، انعکاس مرکز اوست.]

نکته ۱: من ذهنی به دل توجهی ندارد، بلکه تمام توجه او به ظواهر است. بنابراین ما بعنوان زندگی نباید به سطح توجه کنیم.

نکته ۲: با درست کردن سطح و وضعیت بیرونی، دل درست نمی‌شود، اما با درست کردن دل، وضعیت بیرونی نیز درست می‌گردد.

چونکه دل غیب است خواهی زو مثال
زو بجو که با دل استش اتصال
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۵)

از آن رو که دل، پنهان است، باید حال آن را از چیزی مانند نبض سراغ بگیری که به او متصل است.
[مصرع دوم را می توان اینگونه نیز معنا کرد که حال دل را باید از بزرگانی همچون مولانا که به دل اصلی متصل هستند، جویا شد.]

بادُ پنهان است از چشم، ای امین
در غبار و جنبشِ برگش بین
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۶)

ای انسانِ درستکار، هر چند باد از چشم پنهان است، ولی می‌توانی وجودِ آن را در گرد و غبار و حرکت برگ درختان مشاهده کنی. بعبارت دیگر اگر چه نمی‌توان نیروی زندگی را با چشم حسی مشاهده کرد، اما این جسمِ ما و افکارِ ما گواهی بر وجود نیروی زندگی است.

کز یمین است او وزان یا از شمال
جنبشِ برگت بگوید وصفِ حال
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۷)

- یمین: راست

- شمال: چپ

حرکت برگِ درختانِ حالِ باد را وصف می‌کند و به تو نشان می‌دهد که باد از سمت راست می‌وزد یا از سمت چپ. به بیانی دیگر گر چه که نیروی زندگی از نظر پنهان شده، اما تو با نگاه کردن به وضع ظاهرت می‌توانی تشخیص دهی باد از چه سویی بر تو می‌وزد. از فضای گشوده‌شده یا از من‌ذهنی؟

مستی دل را نمی دانی که کو
وصف او از نرگسِ مخمور جو
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۸)

-مخمور: مست، خمارآلود

اگر تو نمی دانی که مستی دل در کجاست، چگونگی حال آن را از چشمان خُمار انسانی که مست زندگی است سراغ بگیر. چرا که اگر به چشمان او نگاه کنی، می توانی از روی شادی و آرامش بی سببی که دارد مستی را توصیف کنی و به مرکزِ عدم او پی ببری. از طرفی انسانی که ناراحت است، رنجش دارد و از چشم‌هایش خشم می بارد، در واقع مرکزِ همانیده‌اش را در بیرون منعکس می کند.

چون ز ذاتِ حقِ بعیدی، وصفِ ذاتِ
بازدانی از رسول و معجزات
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۹)

از آن رو که تو به علتِ توجه به سطح و حالِ منِ ذهنی فضا را نگشودی و از ذاتِ حق دور مانده‌ای، می‌توانی
وصفِ ذاتِ او را از طریق پیامبرانِ زنده به زندگی و معجزات آنان دریابی.

نکته: ما انسان‌ها قبل از ورود به این جهان ذاتِ حقیقی خداوند را می‌شناختیم، اما اکنون در ذهن فراموش
کرده‌ایم.

معجزاتی و کراماتی خفی
برزند بر دل ز پیرانِ صفی
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۰)

- خفی: پنهان
- صفی: برگزیده، ممتاز، باصفا

از پیران و بزرگانِ پاک و باصفایی چون مولانا ارتعاشِ زندگی بصورتِ معجزات و کراماتی که از چشم و ذهن پنهان است، از طریقِ تأثیر قرین بر مرکزِ انسان اثر می‌گذارد.

نکته: مولانا در این بیت نکته بسیار مهمی را بیان می کند. در واقع تأثیر این معجزات پنهانی از طریق ارتعاش و قرین بر روی مرکز انسان بسیار عمیق تر و بیشتر از تأثیر کلام است. اگر کمی تأمل کنیم، متوجه خواهیم شد که حرف برای ما اهمیت زیادی دارد و واکنش های جدی به آن نشان می دهیم، در حالیکه حرف از حرکت زبان و تغییر فشار نشأت گرفته و بسیار بی اساس است، چرا که هیچ ریشه ای در زندگی ندارد.

که درون‌شان صد قیامت نقد هست
کمترین آنکه شود همسایه مست
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۱)

زیرا در مرکز انسان‌های زنده به زندگی چنان شور و قیامتی برپا است که از کمترین برکات آن می‌توان به مست شدن انسان‌هایی که در همسایگی آن‌ها و قرینشان هستند، نام برد. در واقع شور و غوغای مرکز انسان‌های زنده به زندگی، مرکز انسان‌های دیگر را نیز تحت تأثیر قرار داده و موجب مستی آن‌ها خواهد شد.

نکته: در واقع ما انسان‌ها با رسیدن به منظور اصلی‌مان از آمدن به این جهان، یعنی زنده شدن به زندگی و به ارتعاش درآوردن زندگی در مرکزمان می‌توانیم به تمام کائنات از جمله جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌های دیگر کمک کنیم تا آن‌ها نیز از طریق عشق خود را بصورت خداوند شناسایی کنند. این در حالی است که من‌ذهنی هیچ چیزی جز ضرر و آسیب برای خود و انسان‌های دیگر و تمام کائنات ندارد.

پس جلیسُ الله گشت آن نیک‌بخت
کاو به پهلوی سعیدی بُرد رخت
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۲)

- جلیسُ الله: همنشین با خدا
- رخت بُردن: منتقل شدن، سفر کردن

پس هر انسان خوشبختی که با بزرگان سعید و نیک‌بختی چون مولانا حشر و نشر کند و با آنها قرین گردد، گویی درواقع همنشین خداوند شده است.

معجزه کآن بر جمادی زد اثر
یا عصا، یا بحر، یا شقُّ القَمَرِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۳)

- شقُّ القَمَرِ: شکافتن ماه

[مولانا در این دو بیت توضیح می‌دهد که تأثیر معجزات به دو صورت است، یکی بر جسم و دیگری بر دل.] معجزه‌ای که روی جمادات اثر می‌نهد یا بصورت «عصا» است یا «دریا» و یا «شکافتن ماه». به این صورت که در اثر یک ارتعاش ناگهان من‌ذهنی بی‌نهایت باز شده و به بی‌نهایت و ابدیت خداوند تبدیل می‌گردد، اما تأثیرش موقت است و دوباره به حالت قبل بازمی‌گردد، چرا که این معجزه به جسم برخورد کرده و روی آن اثر گذاشته است.

[«عصا» و «بحر» معجزات حضرت موسی هستند. زمانی که حضرت موسی می‌خواست قومش را به سرزمین موعود برساند عصایش را به دریا زد و موجب شکافته شدن آن شد. سرزمین موعود در واقع همان فضای یکتایی است و این وعده عبور از ذهن و رسیدن به فضای یکتایی به تمام انسان‌ها داده شده است، اما تنها راه شکافتن ذهن همانیده در این جهان، فضاگشایی است.

«شِقُّ الْقَمَرِ» یا شکافتن ماه نیز معجزه حضرت رسول است. منظور از ماه همین ذهن انسان است که نیروی زندگی را در من‌ذهنی سرمایه گذاری می‌کند و با ایجاد سلسله‌ای از افکار، زمان روانشناختی گذشته و آینده را به هم متصل می‌کند. حال اگر انسانی بتواند در یک لحظه رشته افکار را قطع کند و از گذشته و آینده بیرون آمده، در این لحظه ابدی مستقر شود معجزه کرده است.]

نکته: اگر انسانی که بر حسب من ذهنی زندگی می کند و همانیدگی ها را به مرکزش می آورد، دو سه ماه اشعار مولانا را بخواند و آگاه شود که نباید ذهنش را به مرکزش آورد، معجزه کرده است. در واقع آموزش های مولانا موجب می شود انسان ها در سنین مختلف نسبت به واقعیت من ذهنی آگاه شوند و آن تصویری که از او داشتند و فکر می کردند همچون ماه شب چهارده زندگی شان را روشن می کند دور بیندازند و ماه من ذهنی را چنان نصف کنند که دیگر هیچ پیوستگی بین گذشته و آینده نماند و با این معجزه به این لحظه ابدی زنده شوند.

گر اثر بر جان زند بی واسطه
متصل گردد به پنهان رابطه
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۴)

اگر آن معجزه که همان ارتعاش زندگی است، بدون واسطه و دخالت ذهن، بدون عصا و بحر و شقُّ القَمَرِ مستقیماً بر جان انسان تأثیر گذارد و دل او را به زندگی مرتعش کند، در اینصورت او را به خداوند وصل می کند.

نکته: این امکان وجود دارد که ارتعاش زندگی در مرکز بزرگانی چون مولانا موجب زنده شدن انسان هایی که من ذهنی دارند شود. در این حالت گویی زندگی دارد بسوی خودش می رود.

بر جمادات آن اثرها عاریه‌ست
آن پی روح خوشِ مُتواریه‌ست
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۵)

- عاریه: قرضی
- مُتواریه: پنهان‌شونده

تأثیرات معجزات بزرگان روی جمادات موقتی و زودگذر است. آن معجزات در پی هشیاری خوش پنهان هستند.

نکته ۱: معجزه باید بر دل اثر کند، اما من‌های ذهنی می‌خواهند معجزه بر جسمشان اثر کرده و فقط حال من‌ذهنی‌شان خوب شود، بنابراین ما نباید دنبال درست شدن ظاهر و بیرون باشیم بلکه باید دنبال درست شدن دل باشیم.

نکته ۲: گشودنِ فضا یا دیدنِ روح یا زنده شدن به زندگی، کاری دشوار است، چرا که بسیار فرار است و با کوچکترین توجهی به بیرون پنهان می‌شود و موجب بسته شدنِ فضا می‌گردد.

نکته ۳: با خواندن و مراقبه روی اشعار مولانا حالمان خوب می‌شود، اما دیری نمی‌پاید که این حال خوش پایان می‌یابد، چرا که اثر معجزه بر جسم موقتی است. به همین خاطر است که باید ابیات را مدام تکرار کنیم و فقط به دنبال حال خوش موقتی آن نباشیم.

تا از آن جامد اثر گیرد ضمیر
حَبَّذَا نان بی هیولای خمیر
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۶)

- حَبَّذَا: خوشا، زهی

[اگر هم معجزات بر جسم اثر می‌گذارد، به این خاطر است] که نهایتاً بر دل انسان‌ها اثر بگذارد. خوشا به حالتی که نان بدون خمیر پخته شود. بعبارتی دیگر خوشا به حالتی که انسان بدون اینکه به خمیر من‌ذهنی دستی بزند و بخواهد آن را اصلاح کند، به یکباره نانش پخته شود و به خداوند زنده گردد.

نکته: ما نباید حواسمان را پرت چیزهای بیرونی کرده، من ذهنی را خوب و بد کنیم و بخواهیم با کنار گذاشتن هیجانات مخرب من ذهنی مانند خشم، رنجش، همانیدن و غیره در صدد اصلاح آن برآییم تا حال من ذهنی خوب شود. بلکه باید بدون پرداختن به جزئیات من ذهنی و بررسی مسائلمش و بدون تجزیه و تحلیل و شناسایی آن، یک راست به سراغ دل برویم و با فضاگشایی مرکزمان را در معرض موج عدم قرار دهیم. باید مراقب باشیم که اجازه ندهیم هیچ مانع و بهانه‌ای بر سر راهمان قرار گیرد و حواس ما را به بیرون پرت کند.

حَبَّذَا خَوَانِ مَسِيحِي بِي كَمِي
حَبَّذَا بِي بَاغِ، مِيوَه مَرِيْمِي
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۷)

- حَبَّذَا: خوشا، زهی
خوشا به سفره بی کم و کاستی مسیح که به تعداد زیادی از انسان‌ها غذا داد و خوشا به حال مریم که بدون آنکه باغ میوه‌ای در کار باشد به او میوه می‌رسید.

نکته: مولانا در این بیت به معجزاتی اشاره می‌کند که مستقیماً بر دل اثر می‌گذارد. بطوری که تأثیر فضای گشوده شده بر دل انسان‌ها موجب برکاتی چون عشق، شادی، فضاگشایی، آزاد شدن از ذهن و تبدیل شدن به زندگی می‌گردد، در حالیکه ذهن هیچگونه دخالتی در آن‌ها ندارد.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۷)

«... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .»
 «... هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او خوردنی می‌یافت. می‌گفت: ای مریم، این‌ها
 برای تو از کجا می‌رسد؟ مریم می‌گفت: از جانب خدا ...»

(قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۵)

«... وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا»
 «نخل را بجنبان تا خرماي تازه چیده برایت فرو ریزد.»

برزند از جانِ کامل معجزات
بر ضمیرِ جانِ طالبِ چون حیات
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۸)

معجزاتی همچون ارتعاشِ زندگی از طرف بزرگانی چون مولانا بر مرکزِ انسان‌های طالبِ زنده شدن به زندگی ظهور می‌کند و زندگی را در آن‌ها به ارتعاش درمی‌آورد.

معجزه بحر است و ناقص مرغِ خاک
مرغِ آبی در وی ایمن از هلاک
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۰۹)

معجزه همچون دریاست و انسان ناقصی که مرکزش جسم است و همچنان من ذهنی را نگه داشته، مثل مرغِ خاکی امکان ورود به دریا را ندارد. اما مرغِ آبی، یعنی انسانِ زنده به زندگی که مرکزش در اثر فضاگشایی عدم شده در دریای فضای گشوده شده و معجزات از هلاک شدن در امان است.

عَجَزِ بَخْشِ جَانِ هَرِ نَامِحْرَمِي
لِيكَ قَدْرَتِ بَخْشِ جَانِ هَمْدَمِي
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۰)

هر انسان من‌ذهنی که نسبت به فضای یکتایی نامحرم است، نصیبش از معجزه خداوند ناتوانی است، اما نصیب و بهره انسانی که فضا را گشوده، مرکز خود را دائماً عدم می‌کند و با خداوند همنشین می‌شود، قدرت زندگی است.

نکته: انسان‌های من‌ذهنی هیچ قدرت و جانی ندارند و نمی‌توانند کاری انجام دهند، چرا که با خدا یا زندگی همدم نیستند، فضا را نمی‌گشایند و چیزهای ذهنی را به مرکزشان می‌آورند. آن‌ها در اثر رفتن به جهات مختلف شکست خورده و ناامید شده‌اند، حوصله ندارند و در نتیجه پژمرده و افسرده گشته‌اند.

چون نیابی این سعادت در ضمیر
 پس ز ظاهر هر دم استدلال گیر
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۱)

اما اگر هنوز این سعادت به تو دست نداده، در اینصورت به ظاهر امور خود نگاه کرده و استدلال کن.

نکته: ما با پنج حس خود قادر به شناسایی «اثرها» خواهیم بود. بعنوان مثال می‌توانیم رابطه خود را با همسر و فرزند خود بسنجیم که آیا مبنای این ارتباط بر عشق استوار است یا نه، با کم و زیاد شدن همانیدگی‌های مرکزمان دوست داشتن ما نیز رنگ می‌بازد و خیلی سریع تبدیل به رنجش و دشمنی می‌شود، چرا که دوست داشتنمان براساس ظاهر و سبب‌سازی ذهن است.

که اثرها بر مشاعر ظاهر است
وین اثرها از مؤثر مخبر است
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۲)

- مشاعر: حواس پنج گانه
- مخبر: خبردهنده

زیرا اثرها از طریق پنج حس و ذهن ما قابل احساس است. و این اثرها از مؤثر یعنی اثر گذارنده خبر می دهد. [باید در خود بازبینی کنیم و ببینیم اگر اوضاع ما در بیرون، خراب است، بنابراین در مرکزمان من ذهنی وجود دارد و اگر اوضاع ما در بیرون خوب و منظم است، در اینصورت دل ما در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز، خودش را به ما نشان داده و اوضاعمان نیز سامان یافته است.]

هست پنهان معنی هر دارویی
همچو سحر و صنعت هر جادویی
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۳)

برای مثال خاصیت هر دارویی پنهان است و پس از مصرف آن دارو، اثرش آشکار خواهد شد، مانند سحر و صنعت جادوگری.

نکته ۱: سحری بنام عدم کردن مرکز و فضاگشایی وجود دارد که آثار آن در بیرون سر و سامان یافتن تمام امور بدست خداوند است، و همچنین سحر دیگری نیز بنام جسم کردن مرکز وجود دارد که آثارش در بیرون جز خرابی و نابسامانی کارها چیز دیگری نیست.

نکته ۲: باید از خود پرسید چرا در کار و روابطم موفق نمی شوم؟ چرا بدنم روز به روز سلامتی اش را از دست می دهد؟ چرا روز به روز بیحال تر و پژمرده تر می شوم؟ چرا هیچ انرژی و قدرتی ندارم؟

چون نظر در فعل و آثارش کنی
گر چه پنهان است، اظهارش کنی
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۴)

اگر به آثار خارجی [این دارو یا سحر] نگاه کنی، در اینصورت هر چند هم پنهان باشد برایت آشکار خواهد شد.

قوتی کآن اندرونش مُضَمَّر است
چون به فعل آید عیان و مُظْهَر است
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۵)

- مُضَمَّر: پوشیده، پنهان شده
- مُظْهَر: آشکار

نیرو و پتانسیلی که در درون آن دارو پنهان شده است اگر به فعل و عمل درآید، آشکار می‌شود.
[به بیانی ما از آثار بیرونی که در واقع انعکاس درونمان است پی می‌بریم که مرکزمان این لحظه جسم
است یا عدم و فضای گشوده شده؟ چرا که هر چیزی به آثارش پیدا است.]

چون به آثار این همه پیدا شدت
چون نشد پیدا ز تأثیر ایزدت؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۶)

وقتی که این حقایقِ پنهان توسطِ آثارشان بر تو آشکار گشته است، چگونه خداوند به وسیلهٔ آثارش بر تو ظاهر نشده است؟

نه سببها و اثرها مغز و پوست؟
چون بجویی، جملگی آثارِ اوست
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۷)

مگر نه این است که سببهای ذهنی و آثار جهان همه به منزله مغز و پوست هستند؟ پس با تحقیق در اسباب و آثار جهان در خواهی یافت که همه آنها بر وجود خداوند دلالت دارند.

دوست گیری چیزها را از اثر
پس چرا ز آثار بخشی بی خبر؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۸)

تو که هر چیز را بخاطر آثارش دوست داری، پس چرا از خداوندی که آثار را پدید آورده است بی خبری؟
[به بیانی به فرع چسبیده‌ای و اصل را فراموش کرده‌ای.]

از خیالی دوست گیری خلق را
چون نگیری شاهِ غرب و شرق را؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۱۹)

تو که براساس یک خیال با مردم طرح دوستی می‌ریزی، [مثلاً با یک آقا یا یک خانمی به این خاطر که برای تو کاری کرده‌اند دوست می‌شوی.] پس چرا شاهِ غرب و شرق یعنی خداوند را که همه چیز آثار اوست، دوست خودت نمی‌گیری؟ [بعبارتی ما باید هر لحظه از طریق فضاگشایی، مرکزمان را عدم کرده، به زندگی وصل شویم و براساس دل واقعی و دید عدم کار کنیم، نه برحسب سبب‌سازی و دیدِ سطحی نگرِ من‌ذهنی.]

این سخن پایان ندارد ای قُباد
حرصِ ما را اندر این پایان مباد
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۲۰)

- قُباد: بزرگ‌مرد

ای بزرگوار، اینگونه سخنان حکیمانه و پرمغز پایان ندارد. ان شاء الله علاقه‌ی ما به اینگونه سخنان پایانی نداشته باشد.


با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا مظاهری



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com

